بسمه تعالی

**آیا ماجرای «شدّاد» را خوانده اید؟**

**ستمگری که هیچگاه به بهشت ساختگی‌اش نرسید...**

**آیات 6 تا 8 سوره مبارکه «فجر» به بیان ماجرای بهشت شدّاد می‌پردازد، این بهشت را شداّد فرزند عاد ساخت در حالی که وی پیش از رسیدن به این بهشت ساختگی به هلاکت رسید.**

**در آیات این سوره آمده است؛**

**«اَلَمْ تَرَ کَیفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعادٍ إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ الَّتِی لَمْ یخْلَقْ مِثْلُها فِی الْبِلادِ»؛ آیا ندیدی پروردگارت با قوم عاد چه کرد؟ با آن شهر اِرَم و با عظمت عاد چه نمود؟ همان شهری که مانندش در شهرها آفریده نشده است.**

**در تفسیر این سه آیه سوره «فجر» اینگونه روایت شده است که؛ «عاد» دارای دو فرزند به نام‌های «شدّاد» و «شدید» بود و در آن زمان حضرت «هود(ع)» مأمور هدایت عاد و قومش شد، بعد از مدتی عاد از دنیا رفت و فرزندانش با قلدری جمعی را به دور خود جمع کرده و به فتح شهرها پرداختند و با زور و ظلم و غارت بر همه جا تسلط پیدا کردند که در این میان ‌شدید نیز از دنیا رفت، و شدّاد تنها شاه بی‎رقیب کشور پهناور شد و غرور او را فرا گرفت.**

**حضرت «هود(ع)» شدّاد را به خداپرستی دعوت کرد، و به او فرمود: «اگر به سوی خدا آیی، خداوند پاداش بهشت جاوید به تو خواهد داد»، وی گفت: بهشت چگونه است؟ «هود(ع)» بخشی از اوصاف بهشت خدا را برای او توصیف کرد؛ شدّاد گفت: اینکه چیزی نیست من خودم این گونه بهشت را خواهم ساخت و کبر و غرور او را از پیروی «هود(ع)» باز داشت.**

**شدّاد از روی غرور تصمیم گرفت، بهشتی بسازد تا با خدای بزرگ جهان عرض اندام کند بنابراین شهر اِرَم را ساخت و صد نفر از قهرمانان لشگرش را مأمور نظارت ساختن بهشت در آن شهر کرد، هر یک از آن قهرمانان هزار نفر کارگر را سرپرستی می‎کردند و آنها را به کار مجبور می‎ساختند.**

**شدّاد برای پادشاهان جهان نامه نوشت که هر چه طلا و جواهرات دارند همه را نزد او بفرستند ‌و آنها آنچه داشتند فرستادند.**

**آن قهرمانان مدت طولانی به بهشت‌سازی مشغول شدند، تا این که از ساختن آن فارغ شدند و در اطراف آن بهشت مصنوعی، حصار محکمی ساختند و در اطراف آن حصار، هزار قصر با شکوه بنا کردند، سپس به شدّاد گزارش دادند که با وزیران و لشکرش برای افتتاح شهر بهشت وارد شود.**

**شدّاد با همراهان، با زرق و برق بسیار عریض و طویل به سوی آن شهر که در جزیرة العرب، بین یمن و حجاز قرار داشت حرکت کردند و یک شبانه‌روز زمان می‎خواست که به آن شهر برسند که ناگهان صاعقه‎ای همراه با صدای کوبنده و بلندی از سوی آسمان به سوی آنها آمد و همه آنها را به سختی بر زمین کوبید، همه آنها متلاشی شده و به هلاکت رسیدند.**

**روابط عمومی دانشکده دندانپزشکی**